

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تفسیر نمونہ

جلد ۲۷

سورہ مبارکہ بلد ، شمس و لیل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يُقَدَّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَمْ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

سوره بلد این سوره در مکه نازل شده و دارای بیست آیه است

محتوی و فضیلت سوره " بلد "

این سوره در عین کوتاهی حقایق بزرگی را در بردارد.

۱- در قسمت اول این سوره بعد از ذکر سوگندهای پرمعنایی اشاره به این حقیقت شده که زندگی انسان در عالم دنیا همواره توأم با مشکلات و رنج است، تا از یک سو خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد، و از سوی دیگر انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند، آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکان پذیر است و بس.

۲- در بخش دیگری از این سوره قسمتی از مهمترین نعمتهای الهی را بر انسان می شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمتها اشاره می کند.

۳- در آخرین بخش این سوره مردم را به دو گروه: " اصحاب المیمنه " و " اصحاب المشئمه " تقسیم کرده، و گوشه‌ای از صفات اعمال گروه اول (مؤمنان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می کند، و بعد به نقطه مقابل آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می پردازد.

تعبیر آیات سوره بسیار قاطع و کوبنده، جمله بندیها کوتاه و پرتین، و الفاظ بسیار مؤثر و گویا است، و شکل آیات و محتوا نشان می دهد که این سوره از سوره های " مکی " است.

در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم ص نقل شده که فرمود:

من قرأها اعطاه الله الامن من غضبه يوم القيامة:

" کسی که سوره بلد را بخواند خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد " « ۱ ».

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم: " کسی که در نماز واجب سوره " لا اقسام بهذا البلد " را بخواند، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران و شهدا و صالحین خواهد بود " « ۱ ».

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۷]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْحَسِبُ أَنْ لَنْ يُقَدَّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَا لَا لُبَدًا (۶) أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- قسم به این شهر مقدس (مکه).

۲- شهری که تو ساکن آن هستی!

۳- و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح).

۴- که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجها است).

۵- آیا او گمان می‌کند که هیچکس قادر نیست بر او دست یابد؟! ۶- می‌گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده‌ام! ۷- آیا گمان می‌کند هیچکس او را ندیده (و نمی‌بیند)?

تفسیر: سوگند به این شهر مقدس

سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می‌کند، سوگندهایی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است، سوگندهایی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد.

در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا توأم با درد و رنج است از سوگند تازه‌ای شروع می‌کند و می‌فرماید: "قسم به این شهر مقدس شهر مکه" (لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) "شهری که تو ساکن آن هستی" (وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ).

گرچه در این آیات نام "مکه" صریحا نیامده است، ولی با توجه به مکی بودن سوره از یک سو، و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است که منظور همان مکه است، و اجماع مفسران نیز بر همین است.

البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می‌کند خداوند به آن سوگند

یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده، و انبیای بزرگ گرد این خانه طواف کرده‌اند، ولی جمله "وَأَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ" مطلب تازه‌ای در بر دارد، می‌گوید این شهر به خاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است.

و حقیقت همین است که ارزش سرزمینها به ارزش انسانهای مقیم در آن است، مبدا کفار مکه تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می‌کند برای وطن آنها و یا کانون بت‌هایشان اهمیت قائل شده است، نه چنین نیست، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذیجود بنده خاص خدا محمد ص است.

ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف وی مرده را از مقدم پاک تو صد صفا

بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ یثرب ز خاک تو با رونق و نوا

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه "من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی‌کنم در حالی که احترام تو را هتک کرده‌اند، و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده‌اند".

و این توبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش که آنها خود را خادمان، و حافظان حرم مکه می‌پنداشتند، و برای این سرزمین آن چنان احترامی قائل بودند که حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می‌شد در امان بود، حتی می‌گویند کسانی که از پوست درختان مکه بر می‌گرفتند و به خود می‌بستند به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم ص زیر پا گذارده شد؟! چرا هر گونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می‌داشتند، و حتی خونشان را مباح می‌شمردند؟!

این تفسیر در حدیثی از امام صادق ع نیز نقل شده است «۱».

سپس می‌افزاید: "و قسم به پدر و فرزندش" (وَ وَالِدٍ وَ مَا وَآلِدٍ).

در اینکه منظور از این "پدر" و "فرزند" کیست؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند:

نخست اینکه: منظور از "والد" ابراهیم خلیل و از "ولد" اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر "مکه" سوگند یاد شده و می‌دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند این تفسیر بسیار مناسب به نظر می‌رسد بخصوص اینکه عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العاده‌ای قائل بود، و به آنها افتخار می‌کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می‌رساندند.

دیگر اینکه: منظور آدم و فرزندانش می‌باشد.

سوم اینکه: منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته‌اند.

و چهارم اینکه: منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است، چرا که مساله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف، از شگفت‌انگیزترین بدایع خلقت است، و خداوند مخصوصاً به آن سوگند یاد کرده است.

جمع میان این چهار تفسیر نیز بعید نیست هر چند تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می‌رسد.

سپس به چیزی می‌پردازد که هدف نهایی این سوگندها است، می‌فرماید "مسلماً ما انسان را در رنج آفریدیم" (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ).

"کبد" به گفته طبرسی در مجمع البیان در اصل به معنی "شدت" است، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود "تکبد اللبن" می‌گویند.

ولی به گفته "راغب" در "مفردات" "کبد" (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض "کبد" انسان (جگر سیاه) می‌شود و سپس به هر گونه مشقت و رنج اطلاق شده است.

ریشه این لغت هر چه باشد مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است.

آری انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه‌ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می‌شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنجها را طی می‌کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت، و سپس جوانی، و از همه مشکلتر دوران پیری، مواجه به انواع مشقتها و رنجها است، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است اشتباه، و به گفته شاعر عرب:

طبع علی کدر و انت تریدها صفوا عن الاکدار و الاقدار؟

و مکلف الایام ضد طباعها متطلب فی الماء جدوة نار!

"طبیعت جهان بر کدورت است و تو می‌خواهی از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشی؟"

"هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد همچون کسی است که در میان امواج آب شعله آتش جستجو می‌کند!"
نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می‌دهد که زندگی این گلهای سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملاتومات و درد و رنجها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است.

و اگر افراد یا جوامعی را می‌بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر- اثر مطالعات سطحی ما است، و لذا وقتی نزدیکتر می‌شویم به عمق درد و رنجهای همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می‌گردیم، و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنایی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی‌زنند.

سپس می‌افزاید: " آیا این انسان گمان می‌کند که هیچکس قادر نیست بر او دست بیابد؟! (أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ). «۱»

اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد. ولی او بر مرکب غرور سوار است، و هر کار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می‌شود گویی خود را در امن و امان می‌بیند، و از قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می‌کند، هنگامی که به قدرت می‌رسد تمام احکام الهی را زیر پا می‌گذارد، و مطلقاً خدا را بنده نیست، آیا به راستی چنین می‌پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهایی می‌یابد، چه اشتباه بزرگی! این احتمال نیز داده شده که منظور ثروتمندانی هستند که می‌پنداشتند احدی توانایی ندارد ثروت آنها را بگیرد. و نیز گفته شده منظور کسانی هستند که معتقد بودند احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی‌کند. ولی آیه مفهوم جامعی دارد که ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود. بعضی گفته‌اند: آیه فوق اشاره به مردی از قبیله " جمح " که " ابو الاسد " نامیده می‌شد، او بقدری نیرومند بود که روی یک قطعه چرم می‌نشست ده نفر می‌خواستند آن را از زیر پای او بکشند نمی‌توانستند، چرم پاره پاره می‌شد و او از جا تکان نمی‌خورد! «۱».

ولی نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری مانع از عمومیت مفهوم آن نیست. سپس در ادامه همین سخن می‌افزاید: " او می‌گوید من مال زیادی را تباہ کردم " (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا). اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می‌کردند از روی غرور و نخوت می‌گفتند: ما بسیار در این راهها صرف کرده‌ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است.

بعضی نیز گفته‌اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر ص و توطئه‌های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می‌کردند، همانگونه که در حدیثی آمده است که در روز جنگ خندق هنگامی که علی ع " اسلام " را به " عمرو بن عبد ود " عرضه نمود، او در پاسخ گفت:

فاین ما انفتت فيكم مالا لبدا: " پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می‌شود؟! «۲» . بعضی نیز گفته‌اند: آیه ناظر به بعضی از سران قریش مانند " حارث بن عامر " است که مرتکب گناهی شده بود راه نجات را از پیامبر ص سؤال کرد حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت: اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم در کفارات و نفقات نابود شد! «۳» .

جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد. تعبیر به " اهلکت " اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره‌ای عائدش نمی‌شود. " لبدا " (بر وزن لغت) به معنی شیء متراکم و انبوه است و در اینجا به معنی مال فراوان است. سپس می‌افزاید: " آیا گمان می‌کند که هیچکس او را ندیده و نمی‌بیند؟! (أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ). او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می‌بیند، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدایی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بیخبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می‌پندارند.

آری خدا می‌داند این اموال را از کجا به دست آورده؟ و در چه راهی مصرف کرده است؟! در حدیثی از "ابن عباس" نقل شده است که "پیغمبر اکرم" ص فرمود:

لا تزول قدما العبد حتی یسال عن اربعه: عن عمره فیما افناه؟ و عن ماله من این جمعه، و فیما ذا انفقہ؟ و عن عمله ما ذا عمل به؟ و عن حبا اهل البیت:

در قیامت هیچ بنده‌ای قدم از قدم بر نمی‌دارد تا از چهار چیز سؤال شود:

تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۱۴ از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده؟ و از مالش که از کجا جمع‌آوری نموده، و در چه راه مصرف کرده است؟ و از عملش که چه کاری انجام داده؟ و از محبت ما اهل بیت!" «۱».

کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می‌شود و ادعای قدرت می‌کند در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است، "اگر مالی دارد به شیی است، و اگر جانی دارد به تبی است!" وانگهی چگونه ادعا می‌کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده‌ام، در حالی که او از نیتش آگاه است، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می‌داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را.

أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰)

ترجمه:

۸- آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم؟

۹- و یک زبان و دو لب؟

۱۰- و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم.

تفسیر: نعمت چشم و زبان، و هدایت

در تعقیب آیات گذشته که سخن از غرور و غفلت انسانهای طغیانگر می‌گفت در آیات مورد بحث بخشی از مهمترین نعمت‌های مادی و معنوی الهی را بر این انسان می‌شمرد، تا از یک سو غرور و غفلت او را بشکند، و از سوی دیگر وادار به تفکر در خالق این نعمتها کند، و با تحریک حس شکرگزاری در درون جانش او را به سوی معرفت خالق سوق دهد. نخست می‌فرماید: "آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم؟! (أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ).

" و یک زبان و دو لب؟! (وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ).

" و او را به خیر و شرش آگاه کردیم، و هدایت نمودیم" (وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ).

به این ترتیب در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیمترین نعمتهای الهی است اشاره نموده است: نعمت چشمها، و زبان، و لبها، از یک سو، و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر. (توجه داشته باشید "نجد" در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل "تهامه" که به سرزمینهای پست گفته می‌شود، یا به تعبیر دیگر "بلند بوم" و "پست بوم" است، و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است) «۱».

در اهمیت نعمتهای فوق همین بس که:

" چشم " مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است، شگفتیهای چشم به اندازه‌ای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وا- می‌دارد، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلیبه (قرنیه) مشیمیه، عنبیه، جلدیه، زلالیه، زجاجیه، و شبکیه نامیده شده، هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت‌انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیایی

مربوط به نور و آئینه‌ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده به طوری که پیشرفته‌ترین دوربینهای دقیق عکاسی در برابر آن موجود بی ارزشی است، و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان، و در تمام وجود انسان جز چشم، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتی‌هایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود.

و اما "زبان" مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسانهای دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است، و اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی‌توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما "لبها" "اولا" نقش مؤثری در تکلم دارند، چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می‌شود، و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان، و نوشیدن آب می‌کند و اگر نبودند مساله خوردن و آشامیدن انسان، و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف وضع اسفانگیزی داشت.

و از آنجا که درک حقایق در درجه اول با چشم و زبان است.

و به دنبال اینها به مساله وجود "عقل" و "هدایت عقلانی، و فطری" اشاره می‌کند، و حتی تعبیر آیه، "هدایت تشریحی" که به وسیله انبیاء و اولیاء انجام می‌گیرد شامل می‌شود.

آری او هم "دیده بینا" و "آفتاب" را در اختیار انسان گذارده، و هم "راه و چاه" را به او نشان داده، "تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش".

اما با اینهمه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بیراهه می‌رود باید گفت "بگذار تا بیفتد و ببند سزای خویش!" جمله "و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ" "ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم" علاوه بر اینکه مساله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می‌کند، با توجه به اینکه "نجد" مکان مرتفع است اشاره به این است که پیمودن راه خیر خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست، همانگونه که بالا رفتن از زمینهای مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند.

اما در عین حال انتخاب راه با خود انسان است، او است که می‌تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده "خیر" و "شر" هر کدام را بخواهد برگزیند.

و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم: "خداوند متعال به فرزندان آدم می‌گوید:"

یا بن آدم! ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعتتک علیه بطبقتین فاطبق، و ان نازعک بصرک الی بعض ما حرمت علیک فقد اعتتک علیه بطبقتین فاطبق.

.. "ای فرزند آدم! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده‌ام، لب را فروبند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلکها را در اختیار تو قرار داده‌ام، آنها را فرو بند! ..."

«۱».

و به این ترتیب خداوند وسائل کنترل این نعمتهای بزرگ نیز در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است.

جالب اینکه آیات فوق در مورد زبان اشاره به لبها شده، اما در مورد چشمها اشاره به پلکها نشده است، و این ظاهرا به دو علت است یکی اینکه نقش لبها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب بیش از پلکها در مورد چشم است، و دیگر اینکه کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهمتر و سرنوشت سازتر است.

نکته‌ها:

۱- شگفتیهای چشم

چشم را معمولا به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می‌کنند که با عدسی بسیار ظریف خود از صحنه‌های مختلف عکسبرداری می‌کند، عکسهایی که به جای فیلم روی "شبکیه چشم" منعکس می‌شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینایی به مغز منتقل می‌گردد.

این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه‌های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته‌ترین دستگاههای عکسبرداری و فیلمبرداری نیست، زیرا:

۱- دریچه تنظیم نور (دیاگرام) در این دستگاه که همان "مردمک چشم" است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده در مقابل نور قوی تنگ‌تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می‌شود در حالی که دستگاههای عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.

۲- عدسی چشم بر خلاف تمام عدسیهایی که در دوربینهای عکاسی دنیا به کار رفته دائما تغییر شکل می‌دهد، به طوری که گاه قطر آن ۵:۱ میلیمتر است و گاه تا ۸ میلیمتر می‌رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه‌های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته‌اند، و آن را می‌کشند یا رها می‌کنند انجام می‌شود، بطوری که یک عدسی چشم به تنهایی کار صدها عدسی را انجام می‌دهد! ۳- این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می‌کند، و می‌تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.

۴- نکته مهم دیگر اینجا است که در دوربینهای عکاسی باید فیلمها را عوض کنند، و یک حلقه فیلم که تمام شد باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشمهای انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می‌کند، بی آنکه چیزی از آن عوض شود، این به خاطر آن است که در قسمت شبکیه چشم که تصویرها روی آن منعکس می‌شود دو رقم سلول وجود دارد، سلولهای "مخروطی" و "استوانه‌ای" که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است، و با کمترین تابش نور تجزیه می‌شود و امواجی به وجود می‌آورد که به مغز منتقل می‌شود، و بعد اثر آن زائل می‌شود، و شبکیه مجددا آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.

۵- دوربینهای عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است، ولی دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می‌یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پر دوامتر است.

۶- مساله "تنظیم نور" برای فیلمبرداران و عکاسان مساله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آنکه نور بسیار کمی در آنجا باشد عکسبرداری می‌کند، و این از عجایب چشم است.

۷- گاهی ما از روشنایی به تاریکی می‌رویم، و یا لامپهای برق دفعتاً خاموش می‌شود در آن لحظه مطلقاً چیزی را نمی‌بینیم، ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می‌دهد، بطوری که وقتی به اطراف خود نگاه می‌کنیم تدریجاً اشیاء زیادی را می‌بینیم و می‌گوئیم چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا می‌شود نتیجه مکانیسم بسیار پیچیده‌ای است که در چشم قرار دارد، و می‌تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرایط جدید تطبیق دهد.

عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنایی منتقل می‌شویم نیز صادق است، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می‌دهد و به اصطلاح عادت می‌کند، این امور هرگز در دستگاههای فیلمبرداری وجود ندارد.

۸- دستگاههای فیلمبرداری از فضای محدودی می‌توانند فیلم تهیه کنند در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار داد می‌بیند و به تعبیر دیگر ما تقریباً ۱۸۰ درجه دایره اطراف خود را می‌بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست.

۹- از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می‌افتد بطوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می‌بیند! همانگونه که در اشخاص "احول" (دو بین) این معنی مشاهده می‌شود.

۱۰- نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه‌هایی که چشم از آن عکسبرداری می‌کند به طور وارونه روی شبکیه چشم می‌افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی‌بینیم، این بخاطر عادت کردن چشم، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می‌باشد. ۱۱- سطح چشم باید دائماً مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود ضربه شدیدی بر آن وارد می‌گردد، این رطوبت دائمی از غده‌های اشک تامین می‌شود، که از یک سو وارد چشم شده، و از رگهای بسیار باریک و ظرفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می‌رود، و به بینی‌ها منتقل می‌شود، و بینی را نیز مرطوب می‌کند.

اگر غده‌های اشک بخشکد چشم به خطر می‌افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می‌شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند دائماً اشک بر صورت جاری می‌شود یا اگر راه باریک فاضل آب چشم بسته شود باید دائماً دستمالی به دست داشته باشیم آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است.

۱۲- ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده‌ای است، و از بیش از ده عنصر تشکیل می‌یابد که در مجموع بهترین و مناسبترین مایع برای نگهداری چشم است.

کوتاه سخن اینکه عجائب چشم بقدری زیاد است که باید روزها نشست و در باره آن سخن گفت، و کتابها نوشت، و با تمام اینها ماده اصلی آن را که می‌نگریم تقریباً یک تکه پیه بیشتر نیست! امیر مؤمنان علی ع در آن سخن پرمایه‌اش می‌فرماید:

عجبوا لهذا الانسان ينظر بشحم، و يتكلم بلحم، و يسمع بعظم، و يتنفس من خرم!

" شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می‌بیند، و با قطعه گوشتی سخن می‌گوید، و با استخوانی می‌شنود، و از شکافی نفس می‌کشد!" (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می‌دهد) «۱».

۲- شگفتیهای زبان

زبان نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت‌انگیز بدن انسان است، و وظائف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر اینکه کمک مؤثری به بلع غذا می‌کند، در جویدن نیز نقش مهمی دارد، مرتباً لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می‌دهد! اما این کار را بقدری ماهرانه انجام می‌دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می‌دارد، در حالی که دائماً کنار آن و چسبیده به آن است! گاه ندرتا هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده‌ایم، و فریاد ما بلند شده، و فهمیده‌ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود چه به سر ما می‌آمد؟

در ضمن بعد از خوردن غذا فضای دهن و دندانها را رفت‌وروب و تمیز می‌کند. و از این کارها مهمتر مساله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می‌گیرد.

جالب اینکه خداوند برای حرف زدن و تکلم وسیله‌ای در اختیار انسانها قرار داده که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است، نه خستگی می‌آورد، و نه ملالی حاصل می‌شود، و نه هزینه‌ای دارد. و از آن عجیبتر مساله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده، و انسان می‌تواند جمله‌بندیهای زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد. و باز از آن مهمتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است اهمیت آن آشکار می‌شود راستی " العظمه لله الواحد القهار! "

۳- هدایت به " نجدین "

" نجد " چنان که گفتیم به معنی بلندی یا سرزمین بلند است، و در اینجا منظور راه " خیر " و راه " شر " است. در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم که فرمود:

یا ایها الناس! هما نجدان: نجد الخیر و نجد الشر، فما جعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر:

" ای مردم! دو سرزمین مرتفع وجود دارد: سرزمین خیر، و سرزمین شر، و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوبتر از سرزمین خیر قرار داده نشده است " «۱».

بدون شک " تکلیف " و مسئولیت بدون " شناخت و آگاهی ممکن نیست، و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسانها قرار داده است.

این آگاهی از سه طریق انجام می‌گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال، و از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال، و از طریق وحی و تعلیمات انبیا و اوصیاء، و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است.

قابل توجه اینکه در این حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست، و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است نفی می‌کند.

و به راستی اگر تربیتهای غلط و محیطهای فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکیها بسیار زیاد است، و شاید تعبیر به " نجد " (سرزمین مرتفع) در مورد نیکیها به خاطر همین است زیرا زمینهای مرتفع هوای بهتر و جالبتری دارند و در مورد شرور از باب تغلیب است.

بعضی نیز گفته‌اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملاً نمایان است «۱».

[سوره البلد (۹۰): آیات ۱۱ تا ۲۰]

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَةً (۱۳) أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ (۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ (۲۰)

ترجمه:

۱۱- ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم بالا نرفت! ۱۲- و تو نمی‌دانی آن گردنه چیست؟

۱۳- آزاد کردن برده است! ۱۴- یا اطعام کردن در روز گرسنگی.

۱۵- یتیمی از خویشاوندان را.

۱۶- یا مستمندی به خاک افتاده را.

۱۷- سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می‌کنند.

۱۸- آنها اصحاب الیمین هستند (و نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند).

۱۹- و کسانی که آیات ما را انکار کرده‌اند افرادی شومند و نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود.

۲۰- بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست).

تفسیر: گردنه صعب العبور!

به دنبال ذکر نعمتهای بزرگی که در آیات قبل آمده بود در آیات مورد بحث بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش

قرار می‌دهد که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت راه نجات را نپیموده‌اند، نخست می‌فرماید:

" این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت " (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ) «۱».

در اینکه منظور از " عقبه " در اینجا چیست آیات بعد آن را تفسیر می‌کند.

می‌فرماید: " تو نمی‌دانی آن گردنه چیست ؟ " (وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ).

" آزاد کردن برده است " (فَكُ رَقَبَةً).

" یا اطعام کردن در روز گرسنگی " (أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ).

" یتیمی از خویشاوندان را " (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ).

" یا مستمندی به خاک افتاده را " (أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ).

به این ترتیب این گردنه صعب العبور را که انسانهای ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده‌اند، مجموعه‌ای

است از اعمال خیر که عمدتاً بر محور خدمت به خلق و کمک به ضعیفان و ناتوانها دور می‌زند، و نیز مجموعه‌ای از عقائد

صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده.

و به راستی گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند کار آسانی نیست.

اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی‌شود، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤمن گردنه‌های صعب العبوری است که

باید از آنها، یکی بعد از دیگری.

بحول و قوه الهی، و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد.

بعضی "عقبه" را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده‌اند که جهاد با آن را پیغمبر اکرم ص طبق حدیث معروف "جهاد اکبر" نامید.

البته با توجه به اینکه خود آیات، "عقبه" را در اینجا تفسیر کرده، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که گردنه اصلی "گردنه هوای نفس" است، و اما آزاد کردن بردگان، و اطعام مسکینان مصداقهای روشنی از مبارزه با آن محسوب می‌شود. بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند منظور از این "عقبه" گردنه صعب العبوری است در قیامت، همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

ان امامکم عقبه کؤدا لا یجوزها المثلون، و انا ارید ان اخفف عنکم لتلك العقبة!

"پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی‌گذرند، و من می‌خواهم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم!" «۱» البته این حدیث که از پیامبر ص نقل شده به عنوان تفسیر آیه مورد بحث نیست، ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده‌اند، و این برداشت با توجه به تفسیری که صریحا در خود آیات آمده مناسب به نظر نمی‌رسد، مگر اینکه منظور این باشد که گردنه‌های صعب العبور قیامت تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است (دقت کنید).

قابل توجه در اینجا تعبیر به "اقتحم" از ماده "اقتحام" است که در اصل به معنی ورود در کار سخت و خوفناک است (مفردات راغب) یا دخول و گذشتن از چیزی با شدت و مشقت است (تفسیر کشاف) و این نشان می‌دهد که گذشتن از این گردنه کار آسانی نیست، و تأکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده که فرمود "ما انسان را در درد و رنج آفریدیم" هم زندگی او توأم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار توأم با مشکلات می‌باشد.

در سخنی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات:

"بهشت در میان ناملاتمت پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات" «۱».

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱- منظور از "فک رقبه" ظاهرا همان آزاد کردن بردگان و بندگان است.

در حدیثی آمده است که مردی اعرابی خدمت پیامبر ص آمده و عرض کرد ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کند، فرمود:

ان كنت اقصر الخطبه لقد عرضت المسالة: "اگر چه سخن کوتاهی گفتم، اما مطلب بزرگی سؤال کردی" (یا اینکه گرچه سخن کوتاهی گفتم اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی) سپس افزود: اعتق النسمه و فک الرقبه: "بردگان را آزاد کن و گردن‌ها را (از طوق بردگی) بگشا".

راوی سؤال می‌کند مگر این دو یکی نیست؟

فرمود: نه، منظورم از اول این است که مستقلا برده‌ای را آزاد کنی، و در دوم اینکه کمک به پرداخت قیمت آن نما تا آزاد شود.

سپس افزود:

و الفیء علی ذی الرحم الظالم، فان لم یکن ذلک فاطعم الجائع، واسق الظمان، و امر بالمعروف، و انه عن المنکر، فان لم تطق ذلک فکف لسانک الا من الخیر

:" نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده‌اند باز گرد (و به آنها نیکی کن) و اگر چنین کاری ممکن نشود گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن، امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانایی بر این کار نیز نداری (لا اقل) زبان خود را جز از نیکی بازدار " «۱».

۲- بعضی از مفسران " فک رقیه " را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه، یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته‌اند، ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می‌کند ظاهراً منظور همان آزاد کردن بردگان است.

۳- " مسغبه " از ماده " سغب " (بر وزن غضب) به معنی " گرسنگی " است بنا بر این " یوم ذی مسغبه " به معنی روز گرسنگی است گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده‌اند ولی این تعبیر تأکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن. برای اهمیت این موضوع، و الا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست. در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می‌خوانیم:

من اشبع جائعاً فی یوم سغب ادخله الله یوم القیامه من باب من ابواب الجنه لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل: " کسی که گرسنه‌ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می‌سازد که هیچ شخص دیگری از آن وارد نمی‌شود، جز کسی که عملی همانند عمل او انجام داده باشد " «۲».

۴- " مقربه " به معنی قرابت و خویشاوندی است، و تأکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویتها است، و گرچه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می‌دهد که خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسئولیت سنگین‌تری دارند.

از این گذشته سوء استفاده‌هایی که مخصوصاً در آن عصر در این زمینه نسبت به اموال یتیمان خویشاوند می‌شده، ایجاب می‌کرده است که هشدار خاصی در مورد این‌گونه صعب العبور داده شود. ابو الفتوح رازی معتقد است که " مقربه " از ماده " قرابت " نیست بلکه از ماده " قرب " است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گویی پهلوهایشان به هم چسبیده است «۱» ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می‌رسد.

۵- " متربه " مصدر میمی از ماده " ترب " (بر وزن طرب) در اصل از " تراب " به معنی " خاک " گرفته شده، و به کسی می‌گویند که بر اثر شدت فقر خاک نشین شده، باز در اینجا تأکید روی اینگونه مسکینها به خاطر اولویت آنها است و الا اطعام همه مسکینان از اعمال حسنه است.

در حدیثی آمده است: امام علی بن موسی الرضا ع هنگامی که می‌خواست غذا بخورد دستور می‌فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذایی که در سفره بود از بهترین آنها بر می‌داشت و در آن سینی می‌گذاشت، سپس دستور می‌داد آنها را برای نیازمندان ببرند، بعد این آیه را تلاوت می‌فرمود: فلا اقتحم العقبه .. سپس می‌افزود، خداوند متعال می‌دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد! «۲».

در آیه بعد در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده می‌افزاید: سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده، و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطوفت توصیه می‌کنند" (ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ).

به این ترتیب کسانی از این گردنه سخت عبور می‌کنند که هم دارای ایمان هستند و هم اخلاق والایی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان و اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده‌اند.

یا به تعبیر دیگر در سه میدان ایمان و اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرفراز بیرون آیند، اینها هستند که می‌توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند.

تعبیر به "ثم" (بعد) همیشه به معنی تاخیر زمانی نیست، تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند، و بعد ایمان آورند، بلکه در اینگونه موارد- همانگونه که جمعی از مفسران تصریح کرده‌اند برای بیان برتری مقامی است، چرا که مسلماً رتبه ایمان، و توصیه به صبر و مرحمت، بالاتر از کمک به نیازمندان است، بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می‌گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلیقات عالی جستجو کرد.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که "ثم" در اینجا به معنی تاخیر زمانی است، چرا که اعمال خیر گاه سرچشمه گرایش به ایمان می‌شود، و مخصوصاً در تحکیم مبانی اخلاق مؤثر است، چرا که خلق و خوی انسان نخست به صورت "فعل" است، و بعد به صورت "حالت" و سپس "عادت" و بعد از آن به صورت "ملکه" در می‌آید.

تعبیر به "تواصوا" که مفهومی سفارش کردن به یکدیگر است، نکته مهمی در بر دارد، و آن اینکه: مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و مبارزه با هوای نفس، و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید، و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این "اصول" توصیه کنند تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکمتر شود.

بعضی گفته‌اند: "صبر" در اینجا اشاره به شکیبایی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به اوامر او است، و "مرحمت" اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است و می‌دانیم اساس دین را ارتباط با "خالق" و "خلق" تشکیل می‌دهد، و به هر حال صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است.

و در پایان این اوصاف، مقام صاحبان آن را چنین بیان می‌کند: "أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِيمَنَةِ". و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار به دست راستشان داده می‌شود. این احتمال نیز داده شده که "میمنه" از ماده "يمن" و برکت است یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد، و هم برای جامعه.

سپس به نقطه مقابل این گروه، یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته، می‌فرماید: "کسانی که به آیات ما کافر شدند افرادی شوم هستند که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می‌شود" (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ).

و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی، و نامه اعمالشان از سیئات سیاه است.

" مشئمة " از ماده " شوم " نقطه مقابل " میمنه " از ماده " یمن " است، یعنی این گروه کافر افرادی شوم و نامیمونند که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ، یا در دست راست آنها باشد بعضی این تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص: ۳۴

تفسیر را برای آن پذیرفته اند، به خصوص اینکه ماده " شوم " در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است « ۱ » .
و در آخرین آیه این سوره اشاره کوتاه و پر معنایی به مجازات گروه اخیر کرده می فرماید: " بر فراز آنها آتشی است فروبسته " ! که راه فراری از آن نیست (عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ).
" مؤصدة " از ماده " ایصاد " به معنی بستن در و محکم کردن آن است، ناگفته پیدا است انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ هنگامی که تمام درها بسته شود چه حالی پیدا خواهد شد؟! خداوند! ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطف حفظ کن.

پروردگارا! گذشتن از عقبه هایی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیق را از ما دریغ مفرما.
بار الها! ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده، و با نیکان و ابرار محشور نما.
آمین یا رب العالمین پایان سوره بلد

سوره الشمس این سوره در مکه نازل شده و ۱۵ آیه دارد

محتوی و فضیلت سوره " الشمس "

این سوره که در حقیقت سوره " تهذیب نفس " و " تطهیر قلوب از ناپاکیها و ناخالصیها " است، بر محور همین معنی دور می‌زند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است قسم یاد شده، و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است. و در پایان سوره به ذکر نمونه‌ای از اقوام متمرّد و گردنکش که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد، یعنی قوم " ثمود " می‌پردازد، و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می‌دهد.

در حقیقت این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت‌ساز زندگی بشر را بازگو می‌کند، و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسانها مشخص می‌سازد.

در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من قرأها فکانما تصدق بكل شیء طلعت علیه الشمس و القمر!

" هر کس آن را بخواند گویی به تعداد تمام اشیایی که خورشید و ماه بر آنها می‌تابد در راه خدا صدقه داده است! " « ۱ ».

و مسلما این فضیلت بزرگ از آن کسی است که محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۰]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا (۱) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۲) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (۴)
وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا (۵) وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَاهَا (۶) وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا (۷) فَالْهَمَّهَا فَجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹)

وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱- به خورشید و گسترش نور آن سوگند! ۲- و به ماه در آن هنگام که بعد از آن در آید ۳- و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد ۴- و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بیوشاند ۵- و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده.

۶- و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده.

۷- و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته، ۸- سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است ۹- که هر کس نفس خود را تزکیه کرده، رستگار شده ۱۰- و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است.

تفسیر: رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست

سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده، به یک حساب " یازده " سوگند و به حساب دیگر " هفت " سوگند است، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده، و به خوبی نشان می‌دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه، مطلبی سرنوشت‌ساز و حیات‌بخش.

نخست باید به شرح و تفسیر این سوگندها پردازیم، و بعد به بررسی آن مطلب بر اهمیت که اینهمه آوازه‌ها از او است. نخست می‌فرماید: " به خورشید و گسترش نور آن سوگند " (وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا).

همانگونه که قبلا نیز گفته‌ایم سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می‌کند: نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده، و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است، چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می‌شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می‌اندازد تا در باره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.

" خورشید " مهمترین و سازنده‌ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر اینکه منبع " نور " و " حرارت " است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می‌رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می‌گیرند، وزش بادها، نزول بارانها، پرورش گیاهان، حرکت رودخانه‌ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژی‌زا، همچون نفت و ذغال سنگ، هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد بطوری که اگر روزی این چراغ حیات‌بخش خاموش گردد تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

" ضحی " در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد، سپس به آن موقع از روز نیز " ضحی " اطلاق شده است.

تکیه بر خصوص " ضحی " به خاطر اهمیت آن است، چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است. سپس به سومین سوگند پرداخته می‌گوید: " قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید " (وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا). این تعبیر - چنان که جمعی از مفسران نیز گفته‌اند - در حقیقت اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است، زیرا ماه در شب چهاردهم تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می‌دارد، و چهره پر فروغ خود را ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می‌کند، و چون از هر زمان جالبتر و پر شکوه‌تر است به آن سوگند یاد شده است. این احتمال را نیز داده‌اند که تعبیر فوق اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله " إِذَا تَلَّاهَا " قید توضیحی می‌شود.

بعضی احتمالات دیگر نیز در تفسیر آیه داده‌اند که شایان توجه نیست لذا از ذکر آن خودداری می‌شود. و در چهارمین سوگند، می‌افزاید: " و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد سوگند " (وَالنَّهَارِ إِذَا تَلَّاهَا). " جلاها " از ماده " تجلیه " به معنی اظهار و ابراز است.

در اینکه ضمیر در جلاها به چه چیز باز می‌گردد؟ در میان مفسران گفتگو است، بسیاری آن را به زمین یا دنیا بر می‌گردانند (چنان که در بالا گفتیم) درست است که در آیات گذشته سخنی از " زمین " در میان نبوده، ولی از قرینه مقام روشن می‌شود.

بعضی نیز معتقدند که ضمیر به "خورشید" بر می‌گردد، یعنی قسم به "روز" هنگامی که "خورشید" را ظاهر می‌کند، درست است که در حقیقت خورشید روز را ظاهر می‌کند ولی به طور مجازی می‌توان گفت که روز خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

به هر حال سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تاثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است، چرا که روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاشها و کوششها و کوششهای زندگی معمولا در روشنایی روز صورت می‌گیرد.

و در پنجمین سوگند می‌فرماید: "قسم به شب، آن هنگام که صفحه زمین (یا خورشید) را بپوشاند" (وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا) «۱».

شب با تمام برکات و آثارش، که از یک سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می‌کند، و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، که اگر تاریکی شب نبود، و آفتاب پیوسته می‌تابید آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می‌کرد، حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می‌آمد، چنان که در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می‌رسد که هیچ موجود زنده‌ای که ما می‌شناسیم در آن شرائط باقی نمی‌ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می‌رود که اگر در آنجا موجود زنده‌ای باشد حتما یخ می‌زند و نابود می‌شود.

قابل توجه اینکه در آیات سابق افعال به صورت "ماضی" آمده بود، و در این آیه به صورت مضارع است، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حوادثی همچون ظهور روز و شب مخصوص زمانی نیست، گذشته و آینده را همه شامل می‌شود و لذا بعضی به صورت فعل ماضی، و بعضی به صورت فعل مضارع آمده، تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.

در ششمین و هفتمین سوگند به سراغ آسمان و خالق آسمان می‌رود، و می‌افزاید: "به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند" (وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا).

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است، و بناء و پیدایش اینهمه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است.

قابل توجه اینکه "ما" در لغت عرب معمولا برای "موجود غیر عاقل" می‌آید، و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده‌اند "ما" را در اینجا "مصدریه" بگیرند، نه "موصوله" و در اینصورت مفهوم آیه چنین می‌شود: سوگند به آسمان و بنای آسمان.

ولی با توجه به آیات "وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا" که تفسیر آن به زودی بیان می‌شود راهی جز این نیست که "ما" اشاره به ذات پاک خداوند باشد که خالق همه آسمانها است، و استعمال "ما" در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست چنان که در آیه ۳ سوره نساء می‌خوانیم: فَأُنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ: ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است."

جمعی از مفسران معتقدند که تعبیر به "ما" (چیزی) در اینجا برای این است که مبدأ جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعداً با دقت و مطالعه، به علم و حکمت او آشنا شوند و "چیزی" تبدیل به "کسی" گردد، ولی تفسیر اول مناسبتر است.

سپس در "هشتمین" و "نهمین" سوگند سخن از "زمین" و "خالق زمین" به میان آورده می‌فرماید: "قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است" (وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَحَّاها).

زمین که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است. زمین با تمام شگفتیها؛ کوهها و دریاها، درهها و جنگلها، چشمهها و رودخانهها، معادن و منابع گرانبهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق و نشانه‌ای است از نشانه‌های او.

و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است.

"طحاها" از ماده "طحو" (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است، و هم به معنی "راندن و دور کردن و از میان بردن" و در اینجا به معنی گسترده شدن است، چرا که اولاً زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجاً آنها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکیها سر بر آورد و گسترده شد، و از آن تعبیر به "دحو الارض" نیز می‌شود.

ثانیاً زمین در آغاز به صورت پستیها و بلندیها با شیبهای تند و غیر قابل سکونتی بود، بارانهای سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند، و در درهها گسترده شدند، و تدریجاً زمینهای مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.

بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد، چرا که یکی از معانی "طحو" همان راندن است که می‌تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود، و یا هر دو باشد.

سرانجام به "دهمین" و "یازدهمین" سوگند که آخرین قسمها در این سلسله است، پرداخته می‌فرماید: "سوگند به نفس آدمی، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت" (وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا).

همان انسانی که عصاره عالم خلقت، و چکیده جهان ملک و ملکوت، و گل سرسبد عالم آفرینش است:

این خلقت بدیع که مملو از شگفتیها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یک جا قسم یاد کرده!

در اینکه منظور از "نفس" در اینجا روح انسان است، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده‌اند. اگر منظور روح باشد مراد از "سواها" (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است، از حواس ظاهر گرفته، تا نیروی ادراک، حافظه، انتقال، تخیل، ابتکار، عشق، اراده و تصمیم، و مانند آن در مباحث "علم النفس" مطرح شده است.

و اگر منظور "روح" و "جسم" هر دو باشد تمام شگفتیهای نظامات بدن و دستگاههای مختلف آن را که در علم "تشریح" و "فیزیولوژی" (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل می‌شود.

البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است: در مورد "روح" در آیه ۴۲ زمر می‌خوانیم: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا: "خداوند ارواح را به هنگام مرگ می‌گیرد".

و در مورد "جسم" در آیه ۳۳ قصص آمده است که موسی می‌گوید قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ "موسی گفت پروردگارا من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته‌ام می‌ترسم مرا به قتل برسانند".

ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چرا که شگفتیهای قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد جالب اینکه "نفس" در اینجا به صورت نکره ذکر شده، که می‌تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی ما فوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می‌کند، همانگونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده، و انسان را "موجود ناشناخته" نامیده‌اند.

در آیه بعد به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته می‌افزاید: "پس از تنظیم قوی و جسم و جان آدمی، "فجور" و "تقوی" را به او الهام کرد" (فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا).

آری هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و "هستی" او تحقق یافت، خداوند "بایدها و نبایدها" را به او تعلیم داد، و به این ترتیب وجودی شد از نظر آفرینش مجموعه‌ای از "گل بد بو" و "روح الهی" و از نظر تعلیمات "آگاه بر فجور و تقوی" و در نتیجه وجودی است که می‌تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پران شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحطتر گردد و به مرحله "بَلْ هُمْ أَضَلُّ" برسد و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند.

"الهمها" از ماده "الهام" در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می‌نوشد و می‌بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت "الهام" با "وحی" در این است که شخصی که به او الهام می‌شود نمی‌فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، در حالی که هنگام وحی می‌داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است.

"فجور" از ماده "فجر" چنان که قبلا هم اشاره کرده‌ایم به معنی شکافتن وسیع است، و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می‌شکافد به آن "فجر" گفته شده. و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می‌شکافد به آن "فجور" اطلاق شده.

البته منظور از "فجور" در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است.

و منظور از "تقوی" که از ماده "وقایه" به معنی نگهداری است، این است که انسان خود را از زشتیها و بدیها و آلودگیها و گناهان نگهدارد و برکنار کند.

لازم به یادآوری است که معنی این آیه (فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده‌های حیا دعوت می‌کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکیها می‌کشاند، آن چنان که بعضی پنداشته، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته‌اند.

بلکه می‌گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده- تر راه و چاه را به او نشان داد، همانگونه که در آیه ۱۰ سوره بلد آمده است وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ: "ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم".

و به تعبیر دیگر: خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که "فجور" و "تقوی" را از طریق "عقل" و "فطرت" در می‌یابد.

و لذا بعضی از مفسران گفته‌اند این آیه در حقیقت اشاره به مساله "حسن و قبح عقلی" است که خداوند توانایی درک آن را به انسانها داده است.

قابل توجه اینکه خداوند نعمتهای فراوانی در اختیار بشر گذارده، ولی از میان تمام این نعمتها در اینجا روی مساله الهام "فجور" و "تقوی" و درک حسن و قبح تکیه کرده، چرا که این مساله سرنوشت‌سازترین مسائل زندگی بشر است. و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی به نتیجه آنها پرداخته می‌فرماید: "سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است" (قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا).

"زکیها" از ماده "تزکیه" در اصل - چنان که راغب در مفردات آورده - به معنی نمو و رشد دادن است، و زکات نیز در اصل به معنی نمو و رشد است، و لذا در روایتی از علی ع می‌خوانیم: المال تنقصه النفقه و العلم یزکوا علی الانفاق. مال با انفاق نقصان می‌یابد ولی علم با انفاق نمو می‌کند" (۱).

سپس این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده، شاید به این مناسبت که پاکسازی از آلودگیها سبب رشد و نمو است، و در آیه مورد بحث هر دو معنی امکان دارد.

آری رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد و در حقیقت مساله اصلی زندگی انسان نیز همین "تزکیه" است، که اگر باشد سعادت‌مند است و الا بدبخت و بینوا.

سپس به سراغ گروه مخالف رفته، می‌فرماید: "نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت" (وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا).

"خاب" از ماده "خیبه" به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است (۱).

"دساها" از ماده "دس" در اصل به معنی داخل کردن چیزی توام با کراهت است، چنان که قرآن مجید در باره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می‌فرماید: أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ: "آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می‌کند" (نحل - ۵۹) و "دسیسه" به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می‌شود.

در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته‌اند:

گاه گفته شده این تعبیر کنایه از فسق و گناه است، چرا که اهل تقوی و صلاح، خود را آشکار می‌سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می‌دارند، چنان که نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه‌های خود را در نقاط مرتفع می‌زدند، و شبها آتش روشن می‌کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمینهای پست خیمه برپا می‌کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید! و گاه گفته‌اند منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می‌کنند.

یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می‌دارند.

یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می‌کنند.

و در هر حال کنایه‌ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خواهی شیطانی و درست در نقطه مقابل تزکیه است.

جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی مانع است.

و به این ترتیب پیروزمندان و شکست‌خورده‌گان در صحنه زندگی دنیا مشخص می‌شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز "تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوی و اطاعت خداوند" یا "آلودگی به انواع معاصی و گناهان" نیست. و از اینجا روشن می‌شود اینکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق ع در تفسیر آیه نقل شده است که فرمود:

قد افلح من اطاع و خاب من عصی:

"رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود" «۱» در حقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است.

در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا ص هنگامی که آیه "قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا" را تلاوت می‌فرمود، توقف می‌کرد و چنین دعا می‌نمود:

اللهم أت نفسي تقواها، أنت وليها و مولاها، و زكها أنت خير من زكها
: "پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن، تو ولی و مولای آن هستی، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی" «۲».

این سخن نشان می‌دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم، و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر ص جز به توفیق الهی ممکن نیست، یعنی با گامهایی از سوی بندگان و تاییداتی از سوی خداوند، و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود:

افلح نفس زكها الله، و خابت نفس خبيها الله من كل خير!
: "رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است" «۱».

نکته‌ها:

۱- ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن

چه رابطه‌ای میان این سوگندهای یازده‌گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته‌ام، از یک سو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب حرکت و سکون شما را تنظیم کرده، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته‌ام. از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده‌ام، و جدان بیدار به شما داده، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده‌ام، بنا بر این هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی‌کنید؟ و تسلیم دسیسه‌های شیطانی می‌شوید؟

۲- نقش خورشید در عالم حیات

در باره خورشید که مرکز منظومه شمسی، و رهبر و سالار کواکب آن است دو بحث وجود دارد: یکی بحث از عظمت آن که قبلا از آن سخن گفته‌ایم و دیگر بحث در برکات و آثار آن است که به طور خلاصه می‌توان چنین گفت:

۱- زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملاً متعادلی تامین می‌شود.

۲- تمام مواد غذایی به وسیله نور آفتاب تامین می‌شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می‌کنند، از گیاهانی استفاده می‌کنند که در سطح اقیانوس‌ها در پرتو نور آفتاب، و در لابلای امواج آب، پرورش می‌یابد و ته‌نشین می‌کند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می‌کنند باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی‌یابند.

۳- تمام رنگها، زیباییها، و جلوه‌هایی که در جهان طبیعت می‌بینیم به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف مخصوصاً فیزیک ثابت شده است.

۴- بارانهای حیات‌بخش از ابرها فرو می‌ریزند، و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوسها به وجود می‌آیند، بنا بر این تمام منابع آب که از باران تغذیه می‌شوند، اعم از نهرها، چشمه‌ها، قناتها و چاههای عمیق از برکات نور آفتاب است.

۵- بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها، و تلقیح نباتات، و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد، و از مناطق سرد به گرم، را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می‌آیند، و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می‌گیرند.

۶- مواد و منابع انرژی‌زا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می‌کنند، منابع نفت، و معادن ذغال سنگ، همه آنها به نوعی با آفتاب گره می‌خورند که اگر او نبود هیچیک از این منابع وجود نداشت، تمام حرکتها در صفحه زمین مبدل به سکون می‌شد!

۷- بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه‌ای است که میان کره آفتاب از یک سو، و سیاراتی که دور آن می‌گردند از سوی دیگر، وجود دارد، و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مؤثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.

از مجموع این سخن استفاده می‌کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده چه دلیلی داشته است؟! همچنین ماه و روشنایی روز و تاریکی شب و کره زمین هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند، و به همین دلیل سوگند به آنها یاد شده است و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت‌انگیزتر است.

در باره اهمیت تهذیب نفس در پایان سوره بحتی خواهیم داشت.

[سوره الشمس (۹۱): آیات ۱۱ تا ۱۵]

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

ترجمه:

۱۱- قوم ثمود بر اثر طغیان (پیامبرشان را) تکذیب کردند.

۱۲- آن گاه که شقی‌ترین آنها بپاخواست.

۱۳- و فرستاده الهی (صالح) به آنها گفت ناقه خدا را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید).

۱۴- ولی آنها او را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند و به هلاکت رساندند، لذا پروردگارشان آنها را به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند در هم کوبید و سرزمینشان را صاف و مسطح نمود! ۱۵- و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد.

تفسیر: عاقبت مرگبار طغیانگران

به دنبال هشداری که در آیات قبل در باره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می‌کنند آمده بود، در این آیات به عنوان نمونه به یکی از مصداقهای واضح تاریخی این مطلب پرداخته، و سرنوشت قوم طغیانگر "ثمود" را در عباراتی کوتاه و قاطع و پر معنی بیان کرده می‌فرماید:

"قوم ثمود به سبب طغیان، پیامبرشان را تکذیب کردند، و آیات الهی را انکار نمودند" (كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا).

"طغوی" و "طغیان" هر دو به یک معنی است، و آن تجاوز از حد و مرز است، و در اینجا منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمانهای او است «۱».

قوم ثمود که نام پیامبرشان "صالح" بود از قدیمی‌ترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان "حجاز" و "شام" زندگی می‌کردند، زندگی مرفه، سرزمین آباد، دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده برای کشت و زرع، و قصرهای مجلل، و خانه‌های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر اینهمه نعمت را بجا نیاوردند، بلکه سر به طغیان برداشته، و به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، و آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد.

سپس به یکی از نمونه‌های بارز طغیان این قوم پرداخته، می‌افزاید:

"آن گاه که شقی‌ترین آنها بپاخواست" (إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا) "اشقی" به معنی "شقی‌ترین" و "سنگدل‌ترین" افراد آن قوم، اشاره به همان کسی است که ناقه ثمود را به هلاکت رساند همان ناقه (شتر ماده) ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود، و هلاک کردن آن اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.

به گفته مفسران و مؤرخان نام این شخص "قدار بن سالف" بود.

در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر اکرم ص به علی ع فرمود:

من اشقی الاولین؟ "سنگدل‌ترین افراد اقوام نخستین که بود؟

علی ع در پاسخ عرض کرد: عاقر الناقة "آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند".

پیامبر فرمود: صدقت، فمن اشقی الآخِرین؟ "راست گفתי، شقی‌ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است" علی ع می‌گوید: عرض کردم نمی‌دانم ای رسول خدا".

پیامبر ص فرمود: الذی یضربک علی هذه، و اشار الی یافوخه:

"کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می‌کند، و پیامبر ص اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد" «۱» و «۲».

در آیه بعد به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته، می‌افزاید: "رسول خدا به آنها گفت: ناقه خداوند را با آبشخورش واگذارید، و مزاحم آن نشوید" (فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا) «۱».

منظور از "رسول الله" در اینجا حضرت صالح ع پیغمبر قوم ثمود است، و تعبیر به ناقه الله (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که این شتر یک شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح فرستاده

شده بود، یکی از ویژگیهای آن طبق روایت مشهور این بود که شتر مزبور از دل صخره‌ای از کوه برآمد تا معجزه گویایی در برابر منکران لجوج باشد.

از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می‌شود که حضرت صالح ع به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود، یک روز برای ناقه، و روز دیگر برای اهل قریه باشد، و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند: " وَ نَبِّهَهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ (قمر - ۲۸).

و مخصوصا به آنها گفت: اگر متعرض این ناقه شوید عذاب خداوند دامن شما را خواهد گرفت: " وَ لَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ (شعراء - ۱۵۶).

و در آیه بعد می‌گوید: این قوم سرکش اعتنایی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، او را تکذیب کرده، و ناقه را به هلاکت رساندند (فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا).

" عقروها" از ماده "عقر" (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است، و عقر ناقه به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است.

بعضی نیز گفته‌اند که منظور پی کردن این حیوان است، یعنی پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است.

جالب توجه اینکه کسی که ناقه را به هلاکت رساند، یک نفر بیشتر نبود که قرآن از او تعبیر به "اشقی" کرده است، ولی در آیه فوق می‌بینیم که این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده، و "عقروها" به صورت صیغه جمع آمده، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند، چرا که اولاً اینگونه توطئه‌ها معمولاً توسط گروه و جمعیتی طراحی می‌شود، سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می‌آید، و ثانیاً چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می‌گیرد سبب شرکت آنها در این امر می‌شود که رضایت سبب شرکت در نتیجه است. لذا در کلام رسا و گویایی از امیر مؤمنان علی ع می‌خوانیم:

انما عقر ناقه ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب، لما عموه بالرضی، فقال سبحانه: "فَعَقَرُوهَا فَاصْبَحُوا نَادِمِينَ"
" ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند، ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت، چرا که همگی به این امر رضایت دادند، و لذا فرموده است: آنها (همگی) ناقه را هلاک کردند، و سپس از کرده خود همگی پشیمان شدند (اما در زمانی که پشیمانی سودی نداشت) «۱».

و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنان که در ادامه همین آیه می‌فرماید: "پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند همه را درهم کوبید و نابود کرد و سرزمین آنها را صاف و مسطح نمود" (فَدَمَدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا).

صاعقه همان صیحه عظیم آسمانی در چند لحظه کوتاه چنان زلزله و لرزه‌ای در سرزمین آنها ایجاد کرد که تمام بناها روی هم خوابید و صاف شد و خانه‌هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت.

" دمدم" از ماده (دمدمه) گاه به معنی هلاک کردن آمده، و گاه به عذاب و مجازات کامل، و گاه به معنی کوبیدن و نرم کردن و گاه به معنی ریشه کن ساختن، و گاه به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن

و همه این معانی در آیه مورد بحث صادق است، چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می‌گرفت و همه آنها را در هم کوبید و نرم کرد و ریشه کن ساخت.

"سواها" از ماده "تسویه" ممکن است به معنی صاف کردن خانه‌ها و زمینهای آنها بر اثر صیحه عظیم و صاعقه و زلزله باشد، و یا به معنی یکسره کردن کار این گروه، و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب به گونه‌ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

ضمیر در "سواها" به "قبیله" ثمود باز می‌گردد، و یا به شهرها و آبادیهای آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود. بعضی نیز گفته‌اند به "دمدمه" بر می‌گردد که از جمله بعد استفاده می‌شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد به طوری که همگی را فرا گرفت.

تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است، و این عین عدالت و حکمت است.

در باره بسیاری از اقوام می‌خوانیم که به هنگام ظهور آثار عذاب پشیمان شده، و راه توبه را پیش می‌گرفتند ولی عجیب اینکه در بعضی از روایات آمده است که وقتی قوم صالح نشانه‌های عذاب را دیدند به جستجوی او پرداختند که هر کجا وی را پیدا کنند نابود سازند «۱» و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانیشان را به کلی در هم پیچید.

سرانجام در آخرین آیه برای اینکه هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می‌کنند بدهد می‌فرماید: "و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد" (وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا).

بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسته از پی آمدهای آن بیمناکند، و از واکنشها و عکس العملها ترسان، و به همین دلیل از قدرت خود استفاده نمی‌کنند، و یا به تعبیر صحیحتر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است، چرا که می‌ترسند توانایی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.

ولی خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل با نهایت قدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است انجام می‌دهد.

طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از اینکه به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند خود را بر حذر دارند.

"عقبی" به معنی پایان و نهایت و فرجام کار است و ضمیر در "عقبها" به "دمدمه" و هلاکت باز می‌گردد
نکته‌ها:

۱- خلاصه سرگذشت قوم ثمود

قوم "ثمود" چنان که گفتیم در سرزمینی میان مدینه و شام (بنام وادی القری) زندگی می‌کردند، آئینشان بت‌پرستی و در انواع گناهان غوطه‌ور بودند، صالح پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت، ولی آنها نه دست از بت‌پرستی برداشتند، و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.

هنگامی که تقاضای معجزه‌ای کردند خداوند ناقه (شتر ماده‌ای) را به طریق اعجاز‌آمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای اینکه آنها را در این مورد بیازماید دستور داد یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان باشد، حتی در بعضی از روایات آمده که در آن روز که از آب محروم بودند از شیر ناقه بهره می‌گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست، هم طرح نابودی ناقه ریختند، و هم کشتن صالح ع را چرا که او را مزاحم امیال و هوسهای خود می‌دیدند. نقشه نابودی ناقه چنان که گفتیم به وسیله مرد بسیار بیرحم و شقاوتمندی بنام "قدار بن سالف" عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.

این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود، چرا که می‌خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود نور هدایت را خاموش کنند، اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد که سه روز در خانه‌های خود از هر نعمتی می‌خواهند متمتع شوند ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می‌گیرد (سوره هود آیه ۶۵).

این سه روز مهلتی بود برای تجدید نظر نهایی، و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی «۱» سرزمینشان را در هم کوبید، و همگی در خانه‌هایشان بر زمین افتادند و مردند "وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ" (هود-۶۷).

آن چنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گویی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند صالح و یاران مؤمنش را از این مهلکه نجات داد (هود-۶۶).

شرح بیشتر در باره سرگذشت قوم ثمود را در جلد ۹ تفسیر نمونه صفحه ۱۶۱ به بعد مطالعه فرمائید.

۲- "اشقی الاولین" و "اشقی الآخرين"

جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت از جمله "ثعلبی" و "واحدی" و "ابن مردویه" و "خطیب بغدادی" و "طبری" و "موصلی" و "احمد حنبل" و غیر آنها به اسناد خود از "عمار یاسر" و "جابر بن سمره" و "عثمان بن صهیب" از پیغمبر اکرم ص چنین نقل کرده‌اند که به علی ع فرمود:

یا علی! اشقی الاولین عاقر الناقه، و اشقی الآخرين قاتلک،

و فی روایه من یخضب هذه من هذا:

"ای علی! شقی‌ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت، و شقی‌ترین فرد از آخرین قاتل تو است، و در روایتی آمده است کسی است که این را با آن رنگین کند" (اشاره به اینکه محاسنت را با خون فرقت خضاب می‌کند).

در حقیقت شباهتی میان "قدار بن سالف" پی‌کننده ناقه صالح و قاتل امیر مؤمنان "عبد الرحمن بن ملجم مرادی" وجود داشت. هیچیک از این دو خصومت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می‌خواستند نور حق را خاموش کنند، و معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همانگونه که بعد از ماجرای ناقه صالح عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو

گرفت مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیر مؤمنان علی ع در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه شاهد دردناکترین عذابها شدند.

قابل توجه اینکه حاکم حسانی در " شواهد التنزیل " روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده که از نظر مضمون و محتوی شبیه روایت بالا است «۲».

۳- تهذیب نفس وظیفه بزرگ الهی

هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکمتر باشد دلیل بر اهمیت موضوع است، و می‌دانیم طولانی‌ترین و مؤکدترین در این سوره است به خصوص اینکه سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده، و سرانجام روی این مساله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است، و محرومیت و شکست و بدبختی در ترک تزکیه است.

در واقع مهمترین مساله زندگی انسان نیز همین مساله است، و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می‌کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است، نه در سایه مال و ثروت و مقام، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آن گونه که مسیحیان تصور می‌کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسی مسیح است) و نه مانند اینها. بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است.

بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است، و نه در سرنوشت‌های الزامی نه معلول فعالیت‌های این و آن، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوی است.

در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف مالک خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت، او را ملاقات کرد و گفت:

ان الحرص و الشهوة تصیر الملوک عبیدا، و ان الصبر و التقوی یصیر العبید ملوکا، فقال یوسف قال اللّٰه تعالی: إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: " حرص و شهوت پادشاهان را برده ساخت، و صبر و تقوی بردگان را پادشاه " یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت: " هر کس که تقوی و شکیبایی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌سازد " «۱».

همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب یوسف از آنجا عبور کرد، زلیخا گفت: الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا، و جعل العبید بطاعتهم ملوکا: " شکر خدایی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد، و بردگان را به خاطر اطاعت پادشاه " «۱».

آری بندگی نفس، سبب بردگی انسان، و تقوی و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است.

چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده‌اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می‌توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.

خداوند! در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش.

پروردگارا! تو " فجور " و " تقوی " را به ما الهام کردی، توفیق استفاده از این الهام را به ما عنایت فرما.

بار الها! دسیسه‌های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است، ما را به شناخت این دسیسه‌ها آشنا ساز! آمین یا رب العالمین پایان سوره " الشمس "

(۹۲) سوره اللیل این سوره در مکه نازل شده و دارای ۲۱ آیه است
محتوی و فضیلت سوره " اللیل "

این سوره که از سوره‌های مکی است ویژگیهای سوره‌های مکی را در بر دارد، مقطعه‌های آیات کوتاه، محتوای آنها داغ، و عمدتاً ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است.

در آغاز بعد از ذکر سه سوگند مردم را به دو گروه تقسیم می‌کند:

انفاق کنندگان با تقوی، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می‌شمرد.

در بخش دیگری از این سوره، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می‌کند.

و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می‌سوزند و گروهی را که از آن نجات می‌یابند با ذکر اوصاف معرفی می‌کند.
در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:

من قرأها اعطاه الله حتی یرضی، و عافاه من العسر و یسر له الیسر

" هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آن قدر به او می‌بخشد که راضی شود، و او را از سختیها نجات می‌دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می‌سازد " «۱».

[سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۱۱]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى (۴)
فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى (۵) وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنِيسِرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَى (۸) وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹)
فَسَنِيسِرُهُ لِلْعُسْرَى (۱۰) وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱- قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند.

۲- و قسم به روز هنگامی که تجلی کند.

۳- و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید.

۴- که سعی و تلاش شما مختلف است:

۵- اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.

۶- و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.

۷- ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم.

۸- اما کسی که بخل‌ورزد و از این طریق بی‌نیازی طلبد.

۹- و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند.

۱۰- ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم.

۱۱- و در آن هنگام که (در جهنم یا قبر) سقوط می‌کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت!

شان نزول سوره " اللیل "

مفسران برای کل این سوره شان نزولی از ابن عباس نقل کرده‌اند که ما مطابق آنچه مرحوم " طبرسی " در " مجمع البیان " آورده است روایت را می‌آوریم:

" مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرماى او بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می‌رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می‌افتاد، و کودکانش آن را برمی‌داشتند، آن مرد از نخل فرود می‌آمد و خرما را از دستشان می‌گرفت (و آن قدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می‌دید انگشتش را در داخل دهان او می‌کرد تا خرما را بیرون آورد!.

مرد فقیر به پیامبر ص شکایت آورد پیغمبر ص فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه‌هایش بالای خانه فلان کس آمده است به من می‌دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد، مرد گفت: من درختان نخل بسیاری دارم، و خرماى هیچکدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله‌ای نیستم).

کسی از یاران پیامبر ص این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم، شما همان چیزی را که به او می‌دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری.

آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت:

آیا می‌دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم من از خرماى این بسیار لذت می‌برم و نخل فراوان دارم و هیچکدام خرماىش به این خوبی نیست.

خریدار گفت: آیا می‌خواهی آن را بفروشی یا نه؟ گفت: نمی‌فروشم مگر آنکه مبلغی را که گمان نمی‌کنم کسی بدهد به من بدهی گفت چه مبلغ؟

گفت چهل نخل.

خریدار تعجب کرد و گفت عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می‌کنی، چهل نخل! سپس بعد از کمی سکوت گفت: بسیار خوب، چهل نخل به تو می‌دهم.

فروشنده (طمعکار) گفت اگر راست می‌گویی چند نفر را به عنوان شهود بطلب! اتفاقاً گروهی از آنجا می‌گذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت.

سپس خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد ای رسول خدا! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می‌کنم. رسول خدا ص به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت این نخل از آن تو و فرزندان تو است.

اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد (و گفتنیها را در باره بخیلان و سخاوتمندان گفت).

در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام " ابو الدحداح " بود « ۱ ».

تفسیر: تقوا و امدادهای الهی

باز در آغاز این سوره به سه سوگند تفکرانگیز از " مخلوقات " و " خالق عالم " برخورد می‌کنیم، می‌فرماید:

" به شب در آن هنگام که جهان را بیوشاند سوگند " (و اللَّیْلِ إِذَا يَغْشَى).

تعبیر به "یغشی" ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده‌ای بر نیمی از کره زمین می‌افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می‌دهد،

و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالم‌تاب با فرا رسیدن آن پوشانده می‌شود، و به هر حال اشاره‌ای است به اهمیت شب و نقش مؤثر آن در زندگی انسانها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته، تا مساله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن، و نیز عبادت شب زنده‌داران بیدار دل و آگاه.

سپس به سراغ سوگند دیگری می‌رود و می‌افزاید: "و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد" (وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى). و این از آن لحظه‌ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می‌شکافد و تاریکیها را به عقب می‌راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می‌شود، و همه چیز را غرق نور و روشنایی می‌کند همان نوری که رمز حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است.

در قرآن مجید زیاد بر مساله نظام "نور" و "ظلمت"، و تاثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده، چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است.

و بعد به سراغ آخرین قسم رفته، می‌فرماید: "و سوگند به آن کس که جنس مذکر و مؤنث را آفرید" (وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى).

چرا که وجود این دو جنس در عالم "انسان" و "حیوان" و "نبات" و دگرگونیهایی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می‌دهد، و ویژگیهایی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیتها و برنامه‌هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است، همه نشانه‌ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش، که از طریق آن می‌توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.

تعبیر به "ما" (چیزی) در اینجا در باره خداوند کنایه از عظمت فوق‌العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می‌سازد.

بعضی نیز گفته‌اند "ما" در اینجا مصدریه است، و بنا بر این معنی جمله چنین می‌شود. "سوگند به آفرینش مذکر و مؤنث" ولی این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد.

در حقیقت دو سوگند اول و دوم اشاره به آیات آفاقی است و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی.

و سرانجام به هدف نهایی این سوگندها می‌رسد، و می‌فرماید: "سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی گوناگون و مختلف است" (إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى).

جهت‌گیری تلاشها و نتایج آن نیز کاملاً مختلف و متفاوت می‌باشد. اشاره به اینکه شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت، و حتماً به سعی و تلاشی دست می‌زنید، و نیروهای خدا داد که سرمایه‌های وجودتان است در مسیری خرج می‌شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت، و دارای کدام نتیجه است؟ نکند تمام سرمایه‌ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید.

"شتی" جمع "شتیت" از ماده "شت" (بر وزن شط) به معنی پراکنده کردن جمعیت است، و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف‌گیری و نتیجه آنها است.

سپس مردم را به دو گروه تقسیم کرده، و ویژگیهای هر یک را بر می‌شمرد، و می‌فرماید: "اما آن کس که در راه خدا اعطا کند و پرهیزگاری پیشه نماید" ...

(فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى).

"و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد" ... (وَ صَدَقَ بِالْحُسْنَى).

"ما او را در مسیر آسانی قرار می‌دهیم" و به سوی بهشت جاویدان هدایت می‌کنیم (فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى).

منظور از "اعطی" همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است.

و تاکید بر "تقوی" به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق، و تهیه اموال از طریق مشروع، و انفاق آن نیز در طریق مشروع، و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد، چرا که مجموعه این اوصاف در عنوان تقوی جمع است.

بعضی نیز گفته‌اند: "اعطی" اشاره به عبادات مالی است، و "اتقی" اشاره به سایر عبادات، و انجام واجبات، و ترک محرمات است، ولی تفسیر اول هم با ظاهر آیه سازگارتر است، و هم با شان نزولی که در بالا آوردیم.

تصدیق کردن "حسنى" ("حسنی" مؤنث "احسن" به معنی نیکوتر است)

اشاره به ایمان به پادشاهای نیکوی الهی است، همانگونه که در شان نزول آمده بود که "ابو الدحداح" با ایمان به پادشاهای خداوند اموالش را انفاق کرد، در آیه ۹۵ نساء نیز می‌خوانیم: وَ كَلَّمَ وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى: "خداوند هر یک از آنها را وعده پاداش نیک داده است" (حسنى در این آیه نیز به معنی پاداش نیک است).

بعضی نیز گفته‌اند: منظور "شریعت حسنى" یعنی ایمان به "آئین اسلام" است که بهترین آئینهاست.

و بعضی آن را به کلمه لا اله الا الله یا شهادتین تفسیر کرده‌اند.

اما با توجه به سیاق آیات و شان نزول، و ذکر حسنى به معنی پاداش نیک در بسیاری از آیات قرآن تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد.

جمله "فَسَنِّيئِرُهُ لِيُسْرَى" ممکن است اشاره به توفیق الهی، و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد، و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان، و یا همه اینها!

مسلم است آنها که راه انفاق و تقوی پیش می‌گیرند، و به پادشاهای بزرگ الهی مؤمن و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می‌شود، و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند.

از همه اینها گذشته، ممکن است انفاقهای مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد، ولی با تکرار و ادامه راه چنان بر او آسان می‌شود که از آن لذت می‌برد.

چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند، و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است.

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اصولاً ایمان به معاد و پادشاهای عظیم الهی تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می‌کند، نه تنها "مال" که "جان" خود را نیز در طبق اخلاص می‌گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می‌کند، و از این ایثارگری خود لذت می‌برد.

"یسری" از ماده "یسر" در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است، و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است «۱».

در آیات بعد به نقطه مقابل این گروه پرداخته، می‌فرماید: "اما کسی که بخل‌ورزد و از این طریق بی‌نیازی طلبد" ... (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى).

"و پاداش نیک الهی را تکذیب کند" ... (وَوَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى).

ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می‌دهیم" (فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْعُسْرَى).

"بخل" در اینجا نقطه مقابل "اعطاء" است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادت‌مند) بیان شد، "و استغنی" (بی‌نیازی بطلبد) یا بهانه‌ای است برای بخل‌ورزیدن، و وسیله‌ای است برای ثروت اندوختن، و یا اشاره به این است که او خود را از پاداش‌های الهی بی‌نیاز می‌شمرد، بر عکس گروه اول که چشمشان دائما به لطف خدا است، و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنی می‌بیند و دائما آلوده گناه است.

از میان این تفسیرهای سه‌گانه تفسیر اول مناسبتر به نظر می‌رسد هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است.

منظور از تکذیب "حسنى" همان انکار پاداش‌های قیامت است، و یا انکار دین و آئین و روش نیکوی پیغمبران.

تعبیر "فَسَنِّيَسِرُهُ لِلْعُسْرَى" که در واقع دو تعبیر ظاهر متضاد است (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می‌سازیم) نقطه مقابل "فَسَنِّيَسِرُهُ لِيُسْرَى" است به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می‌دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می‌سازد، تا از مشکلات در زندگی رهایی یابند، ولی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده پیمودن راه برای آنها مشکل می‌شود، و در دنیا و آخرت مواجه با سختیها خواهند بود، و اصولا برای این بخیلان بی‌ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصا انفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است، در حالی که برای گروه اول نشاط‌آور و روح‌افزا است «۱».

و در آخر آیه مورد بحث به این بخیلان کور دل هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

"در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می‌کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت" (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى).

نه می‌تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد مانع سقوط او در آتش دوزخ خواهد شد.

"ما" در آغاز این آیه ممکن است "نافیه" باشد (چنان که در بالا گفتیم)

یا برای "استفهام" انکاری یعنی اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ چه سودی به حال او خواهد داشت؟

"تردی" از ماده "ردئت" و "ردی" به معنی هلاکت است، و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است، بلکه بعضی اصل آن را به معنی سقوط می‌دانند، و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می‌شود به معنی هلاکت نیز آمده است، و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی سقوط در قبر، یا دوزخ، و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.

و به این ترتیب قرآن در این آیات از دو گروه سخن می‌گوید: گروهی مؤمن و با تقوی و سخاوتمند، و گروهی بی‌ایمان و بی‌تقوی و بخیل که نمونه هر دو گروه در شان نزول به طور وضوح منعکس شده است.

گروه اول با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمتهای آن روان می‌شوند، در حالی که گروه دوم در زندگی با انبوه مشکلات روبرو هستند، اموال سرشاری را جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی بهره‌ای عائدشان نمی‌شود و متاعی نمی‌خرند.

[سوره الليل (۹۲): آیات ۱۲ تا ۲۱]

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ (۱۴) لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (۱۶)

وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَىٰ (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ (۲۰) وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ (۲۱)

ترجمه:

۱۲- مسلماً هدایت کردن بر ما است.

۱۳- و دنیا و آخرت از آن ما است.

۱۴- و من شما را از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم.

۱۵- کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود.

۱۶- همان کس که آیات (خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود.

۱۷- و به زودی با تقواترین مردم از آن دور داشته می‌شود.

۱۸- همان کس که مال خود را (در راه خدا) می‌بخشد تا تزکیه نفس کند.

۱۹- و هیچکس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به وسیله این انفاق) او را جزا دهد.

۲۰- بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است.

۲۱- و به زودی راضی و خشنود می‌شود.

تفسیر: انفاق و دوری از آتش دوزخ

در تعقیب آیات گذشته که مردم را به دو گروه مؤمن سخاوتمند و گروه بی‌ایمان بخیل تقسیم کرده، و سرنوشت هر کدام را بیان می‌نمود در آیات مورد بحث نخست به سراغ این مطلب می‌رود که کار ما هدایت است نه اجبار و الزام، این وظیفه شما است که تصمیم بگیرید و مرد راه باشید، بعلاوه پیمودن این راه به سود خود شما است، و هیچ نیازی ما به آن نداریم. می‌فرماید: "مسلماً هدایت کردن بر عهده ما است" (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ).

چه هدایت از طریق تکوین (فطرت و عقل) و چه از طریق تشریح (کتاب و سنت) ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته‌ایم و حق آن را ادا کرده‌ایم.

"و مسلماً آخرت و دنیا همه از آن ما است" (وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ) «۱».

هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم، نه اطاعت شما به سودی می‌رساند، و نه معصیت شما زیانی، و تمام این برنامه‌ها به سود شما و برای خود شما است.

مطابق این تفسیر هدایت در اینجا به معنی "ارائه طریق" است، این احتمال نیز دارد که هدف از این دو آیه تشویق مؤمنان سخاوتمند و تاکید بر این مطلب باشد که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت، و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می‌کنیم، و چون دنیا و آخرت از آن ما است بر انجام این امر قادریم. درست است که دنیا از نظر زمان بر آخرت مقدم است، ولی از نظر اهمیت و هدف نهایی مقصود اصلی آخرت است، و به همین دلیل مقدم داشته شده است.

و از آنجا که یکی از شعب هدایت هشدار و انذار است در آیه بعد می‌افزاید: "حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می‌کشد بیم می‌دهم!" (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى).

"تَلَظَّى" از ماده "لظی" (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است، و می‌دانیم شعله‌های خالص و خالی از هر گونه دود گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه "لظی" به خود جهنم نیز اطلاق شده است «۲». سپس به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می‌شوند اشاره کرده می‌فرماید: "کسی جز بدبخت‌ترین مردم وارد آن نمی‌شود" (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى).

و در توصیف اشقی می‌فرماید: "همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد و به آن پشت نمود" (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى). بنا بر این معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد، و به راستی کسی که آن همه نشانه‌های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوی را نادیده بگیرد مصداق روشن "اشقی" و بدبخت‌ترین مردم است.

در جمله "الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى" ممکن است "تکذیب" اشاره به "کفر" و "تولی" اشاره به ترک اعمال صالح بوده باشد، چرا که لازمه کفر همین است.

و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشد به این ترتیب که اول پیامبر خدا را تکذیب می‌کند، و بعد پشت کرده برای همیشه از او دور می‌شود.

بسیاری از مفسران در اینجا اشکالی را مطرح کرده، و به پاسخ آن پرداخته‌اند، و آن اینکه: آیات فوق نشان می‌دهد که آتش دوزخ مخصوص کفار است، و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می‌شود که مؤمنان گنهکار نیز سهمی از آتش دوزخ دارند، و لذا بعضی از گروه‌های منحرف که معتقدند با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر نمی‌زند به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده‌اند (این گروه "مرجئه" نام دارند).

در پاسخ به و نکته باید توجه کرد: نخست اینکه منظور از ورود در آتش در اینجا همان "خلود" است و می‌دانیم "خلود" مخصوص کفار می‌باشد، قرینه این سخن آیاتی است که نشان می‌دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می‌شوند.

دیگر اینکه آیات فوق و آیات بعد که می‌گوید: برکناری از آتش دوزخ مخصوص "اتقی" است (با تقوی‌ترین مردم) یعنی در مجموع می‌خواهد فقط حال دو گروه را بیان کند: گروه بی‌ایمان بخیل، و گروه مؤمنان سخاوتمند و بسیار با تقوی، از این دو گروه فقط دسته اول وارد جهنم می‌شوند و دسته دوم وارد بهشت، و به این ترتیب اصلاً از گروه سوم یعنی مؤمنان گنهکار سخنی به میان نیامده است.

به تعبیر دیگر "حصر" در اینجا "حصر اضافی" است، گویی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است با این بیان پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با "تضاد" آیات مورد بحث، و آیات آینده که نجات را مخصوص "اتقی" می‌کند نیز روشن می‌شود.

سپس سخن از گروهی می‌گوید که از این آتش شعله‌ور سوزان برکنارند، می‌فرماید: "به زودی با تقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می‌شود" (وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى).

"همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کند، و منظورش جلب رضای خدا، و تزکیه نفس و پاکی اموال می‌باشد" (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى).

تعبیر به "یتزکی" در حقیقت اشاره به قصد قربت و نیت خالص است خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال، چون "تزکیه" هم به معنی "نمو دادن" آمده و هم "پاک کردن" در آیه ۱۰۳ توبه نیز می‌خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ: "از اموال آنها زکاتی بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است".

سپس برای تاکید بر مساله خلوص نیت آنها در انفاقهایی که دارند، می‌افزاید: "هیچکس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این انفاق جزا داده شود" (وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى).

"بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است" (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى).

و به تعبیر دیگر: بسیاری از انفاقها در میان مردم پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلا شده است، البته حشمت‌شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است، ولی حسابش از انفاقهای خالصانه پرهیزگاران جدا است، آیات فوق می‌گوید: انفاق مؤمنان پرهیزگار به دیگران نه از روی ریا است و نه به خاطر جوابگویی خدمات سابق آنها است، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است، و همین است که به آن انفاقها ارزش فوق العاده‌ای می‌دهد.

تعبیر به "وجه" در اینجا به معنی "ذات" است، و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است.

تعبیر به "ربه الاعلی" نشان می‌دهد که این انفاق با معرفت کامل صورت می‌گیرد، و در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلائی او با خبر است.

در ضمن این استثناء هر گونه نیت‌های انحرافی را نیز نفی می‌کند، مانند انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن، زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاقهای آنها در جلب خشنودی و سرانجام در آخرین آیه این سوره به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته و در یک جمله کوتاه، می‌گوید: "و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می‌شود" (وَلَسَوْفَ يَرْضَى).

آری همانگونه که او برای رضای خدا کار می‌کرد خدا نیز او را راضی می‌سازد، رضایتی مطلق و بی قید و شرط، رضایتی گسترده و نامحدود، رضایتی پر معنی که تمام نعمتها در آن جمع است رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیر ممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می‌شود.

آری پروردگار اعلی، پاداش و جزای او نیز اعلی است، و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی‌شود.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که ضمیر در "یرضی" به خداوند باز می‌گردد، یعنی به زودی خداوند از این گروه راضی می‌شود که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بنده‌ای راضی و خشنود شود، آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط، و مسلماً به دنبال این رضای الهی، رضا و خشنودی آن بنده با ایمان با تقوا است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، همانگونه که در آیه ۸ بینه می‌خوانیم رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ و یا در آیه ۲۸ فجر آمده است راضية مرضية ولی تفسیر اول مناسبتر است.

نکته:

سخنی در باره‌شان نزول سوره "اللیل"

فخر رازی می‌گوید: "مفسران اهل سنت عموماً معتقدند که منظور از "اتقی" در سَيِّجَنَہَا الْأَتَقَى ابو بکر است، و شیعه عموماً این حدیث را انکار می‌کنند و می‌گویند در حق علی بن ابی طالب ع نازل شده است" «۱».

سپس او در یک تحلیل مخصوص به خود چنین می‌گوید: "امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) اتفاق بر این دارند که برترین مردم بعد از رسول الله ص یا ابو بکر بوده، و یا علی، و این آیه را نمی‌توان بر علی تطبیق کرد، زیرا قرآن در باره این فرد اتقی می‌گوید وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى:

"هیچکس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود" و این صفت بر علی ع تطبیق نمی‌کند، چرا که پیغمبر اکرم ص بر او حق نعمت داشت! ولی پیامبر ص نه تنها بر ابو بکر حق نعمت مادی نداشت بلکه به عکس او اتفاق بر رسول الله می‌کرد و حق نعمت داشت! نتیجه این می‌شود که مصداق "اتقی" ابو بکر است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است افضلیت او ثابت می‌شود!" «۲».

گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر زیاد در این گونه مسائل وارد شویم، ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیشداوریهای خود به وسیله آیات قرآن تا آنجا که حتی تعبیراتی می‌کنند که مناسب مقام شامخ پیامبر ص نمی‌باشد باعث می‌شود که چند نکته را در اینجا یادآور شویم.

اولاً- اینکه فخر رازی می‌گوید: اجماع "اهل سنت" بر این است که این آیه در باره ابو بکر نازل شده بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحاً آورده‌اند، از جمله "قرطبی" در تفسیرش در روایتی از "ابن عباس" نقل می‌کند که تمام این سوره (سوره اللیل) در باره "ابو-الدحداح" نازل شده است (که داستانش را در آغاز سوره آورده‌ایم) «۱» مخصوصاً به آیه وَ سَيِّجَنَہَا الْأَتَقَى که می‌رسد باز می‌گوید منظور "ابو الدحداح" است، هر چند از اکثر مفسران نقل کرده که در باره ابو بکر نازل شده، اما خودش این نظر را نپذیرفته است.

ثانیاً- اینکه گفته است اتفاق شیعه بر این است که این آیه در باره علی ع نازل شده درست نیست، چرا که بسیاری از مفسران شیعه همان داستان ابو-الدحداح را ذکر کرده و پذیرفته‌اند آری در بعضی از روایات از امام صادق نقل شده که منظور از "اتقی" پیروان و شیعیان او است، و منظور از الْأَذَى یُؤْتَى مَالَهُ یَتَزَكَّى امیر مؤمنان علی ع است ولی ظاهر این است که اینها جنبه شان نزول ندارد بلکه از قبیل تطبیق بر مصداق روشن و بارز است.

ثالثاً- بدون شک "اتقی" در آیه فوق به معنی با تفاوتترین مردم نیست بلکه مفهوم آن همان متقی بودن است، شاهد گویای این سخن این است که "اشقی" در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست، بلکه منظور کفاری است که از اتفاق

بخل می‌ورزیدند، بعلاوه این آیه زمانی نازل شده که پیغمبر اکرم ص در حیات بود آیا می‌توان ابو بکر را حتی بر پیغمبر اکرم ص مقدم داشت، چرا برای اثبات پیشداوریها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند. و اگر گفته شود حساب پیغمبر ص جدا است، می‌گوئیم پس چرا در آیه " وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ " حساب پیامبر ص جدا نشد، و برای اینکه علی ع را از مورد آیه خارج کنیم بگوئیم چون مشمول نعمتهای مادی پیغمبر بوده نمی‌تواند داخل در آیه باشد.

رابعاً- چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدی واقع نشده، و هیچکس برای او هدیه‌ای و ضیافتی نکرده است، آیا واقعا چنین بوده است که ابو بکر در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت، و نه هدیه‌ای از کسی پذیرفت، و نه هیچ خدمت مادی دیگری راه، آیا این باورکردنی است؟ نتیجه اینکه منظور از آیه " وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ " این نیست که هیچکس بر آنها حق نعمت ندارد بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست.

یعنی اگر آنها به کسی انفاقی می‌کنند تنها برای خدا است نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند. خامساً- آیات این سوره نشان می‌دهد که این سوره در یک ماجرای دو قطبی نازل شده یکی در قطب " اتقی " بوده است، و دیگری در قطب " اشقی " هر گاه شان نزول آن را داستان " ابو الدحداح " بدانیم مساله حل است، اما اگر بگوئیم منظور ابو بکر بود مشکل " اشقی " باقی می‌ماند که منظور از آن چه کسی است؟!.

شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی ع است آیات در شان او بسیار زیاد است ولی اگر بر علی ع تطبیق شود مشکل " اشقی " در آن حل است چرا که در ذیل آیه ۱۲ سوره شمس (إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا) روایات زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است که منظور از " اشقی " قاتل علی بن ابی طالب ع است (این روایات را چنان که گفتیم حاکم حسکانی در شواهد التنزیل جمع کرده است).

کوتاه سخن اینکه گفتار فخر رازی و تحلیل او در باره این آیه بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباهات فراوان است و لذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند آلوسی در روح المعانی این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است آنجا که می‌گوید: و استدلال بذلک الامام علی انه (ابو بکر) افضل الامه و ذکر ان فی الآیات ما یابی قول الشیعه انها فی علی و أطلال الکلام فی ذلک و آتی بما لا یخلو عن قیل و قال: " فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که ابو بکر افضل امت است و اضافه کرده که در آیات بعضی قرائن است که با قول شیعه سازگار نیست، و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالبی گفته که خالی از قیل و قال (و اشکال) نیست " «۱».

فراموش نباید کرد که خود آلوسی نیز نسبت به مرد متعصبی است با این حال تحلیل فخر رازی را در این آیه نپسندیده است. ۲- فضیلت انفاق فی سبیل الله

انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصاً آبرومند، توأم با خلوص نیت از اموری است که در آیات قرآن مجید مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده، و از نشانه‌های ایمان ذکر شده است.

روایات اسلامی نیز مملو از تاکید در این باره است تا آنجا که نشان می‌دهد در فرهنگ اسلام انفاق مالی به شرط اینکه انگیزه‌ای جز رضای پروردگار نداشته باشد و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد از بهترین اعمال است.

این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی تکمیل می‌کنیم.

۱- در روایتی از امام باقر ع می‌خوانیم:

ان احب الاعمال الى الله ادخال السرور على المؤمن، شبعه مسلم او قضاء دينه
: " محبوبترین اعمال نزد خدا این است که قلب مؤمن نیازمندی را مسرور کند، به اینکه او را سیر کرده، یا بدهی او را ادا کند " «۱» .

۲- در حدیثی از رسول الله ص آمده است:

من الايمان حسن الخلق، و اطعام الطعام، و اراقه الدماء

: " از ایمان حسن خلق و اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است " «۲» .

۳- در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است که فرمود:

ما اری شیئا يعدل زیارة المؤمن الا اطعامه، و حق علی الله ان يطعم من اطعم مؤمنا من طعام الجنة

: " من چیزی را معادل دیدار مؤمن نمی بینم، جز اطعام کردن او، و هر کس مؤمنی را اطعام کند بر خدا است که او را از طعام جنت اطعام نماید " «۳» .

۴- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص آمده است که مردی مهار مرکب حضرت را گرفت و عرض کرد ای رسول خدا! ای الاعمال افضل؟

" چه عملی از همه اعمال برتر است "؟ فرمود:

اطعام الطعام، و اطياب الکلام

: " غذا دادن به مردم و خوش زبان بودن " «۴» .

۵- و سرانجام در حدیثی از رسول خدا ص می خوانیم:

من عال اهل بیت من المسلمین یومهم و لیلتهم غفر الله ذنوبه

: " کسی که خانواده ای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرایی کند خداوند گناهانش را می بخشد " «۱» .

خداوند! به همه ما توفیق ده تا در این خیر بزرگ گام نهیم.

پروردگارا! بر اخلاص نیت ما در همه اعمال بیفزای.

بارالها! از تو می خواهیم که ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمت سازی که هم تو از ما خشنود باشی و هم ما خشنود و راضی شویم.

آمین یا رب العالمین پایان سوره اللیل